## جلسه 70

**سه‌شنبه - 29/11/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در این بود که آیا مشتق وضع شده برای خصوص متلبس به مبدأ یا وضع شده برای اعم. استدلال کردند مشهور که قائل هستند به وضع مشتق بر خصوص متلبس به مبدأ به وجوهی که عمده آن را عرض می‌‌کنم:

وجه اول تبادر است. گفتند وقتی که شما می‌‌گویید زید عالم تبادر می‌‌کند که بالفعل عالم است و تبادر علامت حقیقت است.

صاحب کفایه فرموده اگر شما اشکال بکنید که شاید منشأ تبادر وضع لخصوص المتلبس بالمبدأ نباشد، انصراف باشد که ناشی از کثرت استعمال است، انصراف که منافات ندارد با وضع للاعم. وضع للاعم شده ولی انصراف دارد به خصوص متلبس به مبدأ، انصراف ناشی از کثرت استعمال. ایشان فرمودند این درست نیست.چرا؟ برای این‌که استعمال در ما انقضی عنه المبدأ هم زیاد است. اگر نگوییم اکثر است کثیر است، پس نمی‌تواند منشأ ظهور مشتق در خصوص متلبس فعلی به مبدأ انصراف ناشی از کثرت استعمال باشد چون در ما انقضی عنه المبدأ اگر استعمال مشتق اکثر نباشد کثیر هست.

این فرمایش را که صاحب کفایه دیده این اشکال به او وارد می‌‌شود که این منافات دارد با حکمت وضع که بیایند استعمال کنند مشتق را که وضع شده برای خصوص متلبس در ما انقضی عنه التلبس استعمالا کثیرا لو لم یکن اکثر، ‌پس برای چی وضع کردند برای خصوص متلبس به مبدأ؟ ایشان فرموده: اگر قبول بکنیم که این اشکال هست که کثرت استعمال لفظ در معنای مجازی خلاف حکمت وضع است، می‌‌گوییم ما که نمی‌گوییم مشتق استعمال شده در معنای ما انقضی عنه المبدأ، نه، ‌اطلاق شده بر ما انقضی عنه المبدأ اما استعمال شده در او این را ادعا نمی‌کنیم. یعنی چی؟ یعنی مثلا زید یک ماه پیش از خانه عمرو دزدی کرد، می‌‌گوییم زید سارق دار عمرو، اطلاق می‌‌کنیم بر زید سارق را، اگر بگوییم مشتق حقیقت در اعم است می‌‌گوییم یعنی زید سارق بالفعل زید الان مصداق سارق است به لحاظ این‌که معنای سارق اعم است، ‌شامل کسی هم می‌‌شود که سرق سابقا، اما چون تبادر می‌‌کند از مشتق خصوص متلبس وقتی می‌‌گویند زید سارق می‌‌گوییم یعنی زید سارق سابقا.

خلاصه فرمایش صاحب کفایه این است که فرموده: استعمال مشتق و اطلاق آن بر ما انقضی عنه المبدأ زیاد است اما دو توجیه می‌‌شود برایش کرد. زیاد تکرار می‌‌کنند که مثلا زید یک ماه پیش سارق خانه عمرو بود الان می‌‌گویند زید سارق دار عمرو فاقطعوا یده. این دو توجیه دارد: یک توجیه قائلین وضع للاعم می‌‌گویند، می‌‌گویند زید بالفعل سارق. سارق یعنی ذاتی که صدر منه السرقة و لو سابقا. ما صاحب کفایه که می‌‌گوییم تبادر که می‌‌کند از مشتق خصوص متلبس این استعمالات کثیره را می‌‌بینیم اما می‌‌گوییم طبق مبنای ما یعنی زید کان سارقا. بنابراین در عین حالی که استعمال مشتق و تطبیق آن بر ما انقضی عنه المبدأ زیاد است استعمال آن به معنای تطبیق آن بر ما انقضی عنه المبدأ زیاد است، و لذا می‌‌گوییم زید سارق دار عمرو و لو یک ماه پیش سارق دار عمرو بود اما نتیجه این است که کسی که مثل مای صاحب کفایه قائل به وضع مشتق است لخصوص المتلبس توجیه می‌‌کند می‌‌گوید مراد این است که زید کان سارقا. قائل به وضع للاعم می‌‌گوید زید بالفعل سارق یعنی زید بالفعل ذات تحقق منه السرقة، ‌ذات تلبس بالسرقة سابقا.

نتیجه این می‌‌شود که حربه را از دست مستشکل صاحب کفایه گرفت. مستشکل گفت شاید منشأ تبادر خصوص متلبس به مبدأ از لفظ مشتق کثرت استعمال باشد صاحب کفایه گفت نخیر اتفاقا استعمال مشتق و تطبیق آن بر ما انقضی عنه المبدأ کثیر است اگر اکثر نباشد نسبت به تطبیق آن بر متلبس فعلی به مبدأ پس منشأ تبادر کثرت استعمال نیست. اگر شما بگویید که پس چه جور می‌‌خواهید بگویید وضع شده مشتق بر خصوص متلبس فعلی به مبدأ؟ خب این خلاف حکمت وضع است که وضع بشود برای خصوص متلبس به مبدأ ولی استعمال بشود در اعم کثیرا. صاحب کفایه جواب می‌‌دهد می‌‌گوید بر فرض ما بگوییم استعمال کثیر مجازی مخل به وضع حقیقی است توجیه‌مان این است ما می‌‌گوییم استعمال کثیر است به نحو تطبیق مشتق بر ما انقضی عنه المبدأ. اما ما که قائل به وضع لخصوص المتلبس هستیم می‌‌گوییم زید سارق دار عمرو این به لحاظ زمان تلبس سابق است‌ای زید کان سارقا. اما قائل به وضع للاعم می‌‌گویند زید بالفعل سارق.

خلاصه فرمایش صاحب کفایه این است که تبادر می‌‌کند از لفظ مشتق خصوص متلبس وقتی می‌‌گوییم عالم ظهور دارد در عالم بالفعل اکرم العالم ظهور دارد در این‌که کسی که عالم بالفعل است اکرام کن او را. اهن الفاسق ظاهرش این است که اهانت کن کسی را که بالفعل فاسق است نه این‌که کسی را که فاسق بوده و الان عادل شده. و منشأ این تبادر وضع است نه انصراف ناشی از کثرت استعمال. این محصل فرمایش صاحب کفایه است.

به نظر ما اصلا وجهی نداشت صاحب کفایه جواب بدهد از آن اشکال که می‌‌گفت شاید تبادر ناشی از انصراف بخاطر کثرت استعمال مشتق در متلبس فعلی به مبدأ باشد. چون می‌‌گوییم مهم نیست، ‌انصراف بدوی که نیست، لفظ مشتق که انصراف بدوی که ندارد به خصوص متلبس به مبدأ، انصراف مستقر دارد و لو این انصارف ناشی از کثرت استعمال باشد کشف می‌‌کند از وضع تعینی. کثرت استعمال منشأ می‌‌شود بین لفظ مشتق و معنای متلبس فعلی به مبدأ قرن أکید و ملازمه ذهنیه رخ بدهد به جوری که لفظ مشتق را بدون قرینه می‌‌گویند معنای متلبس به مبدأ به ذهن می‌اید و لو این ناشی باشد از وضع تعینی بخاطر کثرت استعمال. مهم نیست.

بالاتر بگویم: حتی اگر کشف نکند تبادر از وضع نه وضع تعیینی نه وضع تعینی ناشی از کثرت استعمال مهم این است که تبادر کشف می‌‌کند از ظهور لفظ هنگام استعمال بدون قرینه در یک معنا و لو این ظهورش ناشی از یک قرینه نوعیه عامه باشد. مثل این‌که اغسل ثوبک من ابوال ما لایؤکل لحمه، لاتصل فی ما لایؤکل لحمه، ‌انصراف دارد از انسان با این‌که وضع ما لایؤکل لحمه در اعم از انسان است. قرینه عامه منشأ انصراف شده تبادر می‌‌کند از مالایؤکل لحمه غیر انسان. همین کافی است. ما دنبال ظهور هستیم، ما دنبال وضع نیستیم. ما اطمینان پیدا کنیم یا قائل بشویم به استصحاب قهقرایی در ظهورات، یا اطمینان داریم زمان ائمه این‌جوری بوده یا استصحاب قهقرایی بر اساس بناء عقلاء جاری می‌‌کنیم می‌‌گوییم الان ظهور دارد ما لایؤکل لحمه در حیوان حرام گوشت. ‌وضع شده نشده اصلا این‌ها مهم نیست.

[سؤال: ... جواب:] اشکال شده بود به استدلال به تبادر که تبادر کشف از وضع مشتق بر خصوص متلبس به مبدأ نمی‌کند جوابش این است که تبادر کشف از ظهور که می‌‌کند، ‌و لو ظهور ناشی از قرینه عامه نوعیه. همین کافی است. حتی نیاز به آنچه که در بحوث ذکر کردند که انصراف غیر بدوی کشف از وضع تعینی لااقل می‌‌کند ما می‌‌گوییم حتی کشف از وضع تعینی هم نکند، کشف از ظهور عند الاطلاق و استعمال بلاقرینة که می‌‌کند. همین کافی است.

مطلب دیگر این است که این ادعای صاحب کفایه که فرموده استعمال مشتق در ما انقضی عنه المبدأ کثیر است اگر اکثر از استعمال در ما تلبس بالمبدأ نباشد فی حد نفسه کثیر است. در بحوث گفتند این درست نیست. چرا؟ برای این‌که جمل را بررسی کنیم: بعضی از جمله‌ها در آن‌ها مشتق موضوع حکم است مثل اکرم العالم. در اکرم العالم که اصلا تطبیق نشده است عالم بر فردی تا ببینیم استعمال شده در اعم یا در خصوص متلبس به مبدأ باید ببینیم اکرم العالم عرف چه چیزی به ذهنش تبادر می‌‌کند که بلااشکال عرف از اکرم العالم عالم فعلی می‌‌فهمد نه من کان عالما. آن شخصی که جوان بود خیلی عالم بود، ‌اما هجرت کرد به روستا فراموش کرد مطالب علمی را دیگه جاهل است، شما بیایید اکرم العالم را بر او تطبیق کنید مولی می‌‌گوید بنده خدا تو از این آقا مسائل ابتدایی را هم می‌‌پرسی بلد نیست چه جور می‌‌گویی اکرم العالم اکرم المجتهد. این یعنی تبادر معنای متلبس فعلی به مبدأ‌ از این الفاظ.

در قضایای حقیقه که می‌‌گوید اکرم العالم یا اهن الفاسق ظهورش در متلبس فعلی است به مبدأ. اما در مشتق‌هایی که مبدئش آنی الوجود است که او را می‌‌رسیم الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلدة‌، آن‌ها را عرض می‌‌کنم، ‌آن‌ها جمل اسنادیه هستند، ‌اسناد دادیم زانی را به آن فردی که شارع می‌‌گوید حد بر او بزنید. در این موارد اسناد داده شده حد زدن به کسی که منقضی شده از او تلبس به زنا یا السارق و السارق فاقطعوا ایدیهما اسناد داده شده قطع ید به کسی که منقضی شده از او تلبس به سرقت. این هم زیاد نیست در استعمالات. پس در این جمله‌های اسنادیه که اسناد به لحاظ ما انقضی عنه المبدأ است این زیاد نیست. از خودمان مدام استعمال تولید کنیم؟ تولید به مصرف؟ این‌که استعمالات کثیره نمی‌شود مدام بنشین از خودت تولید کن. گفت چهارصد جلد شرح کتاب مصباح المتهجد نوشته بود، مثلا نوشته بود صد بار سوره انا انزلناه بخوانید، صد بار هم نوشته بود، این‌جور استعمالات کثیره، مدام تکرار کن، بعد بگو چقدر استعمال زیاد است. این‌که نشد. آنی که در کلمات هست ببینیم چقدر است. الزانی و الزانیة فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلدة السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما، امثال این‌ها. زیاد نیست. و کسی که مشتق را متلبس فعلی به مبدأ می‌‌داند می‌‌گوید این یعنی من کان سارقا یقطع یده، من کان زانیا یجلد، ولی بهرحال این استعمالش خیلی زیاد نیست.

پس این هم راجع به جمله اسنادیه.

[سؤال: ... جواب:] شما فرض این است که در زمان جلد که طرف را در حال زنا جلد نمی‌کنید که، قرینه دارد در این‌جا که اسناد دادید جلد را به من انقضی عنه التلبس بالزنا ولی در اکرم العالم که اسناد ندادید اکرام را به ما انقضی عنه العلم. پس جمله حقیقیه که قرینه ندارد که اسناد به لحاظ ما انقضی عنه التلبس بالمبدأ است که اکرم العالم که استعمال نشده در ما انقضی عنه المبدأ‌، این می‌‌شود قسم اول که جمله‌ای است که مشتق موضوع حکم است بدون تطبیق بر ما انقضی عنه المبدأ.

جمله ثانیه جمله اسنادیه بود که تطبیق شده بود به لحاظ ما انقضی عنه المبدأ مثل الزانیة و الزانی فاقطعوا و السارق و السارقة فاجلدوا، ‌این هم که خیلی زیاد نیست. قسم سوم جمله حملیه است که اصلا موضوعش بالفعل معدوم است مثل الشیخ المفید عالم، ‌اصلا این جاها موضوعش معدوم است و ظاهرش هم این است که در زمان وجود عالم بود. پس ما استعمالات کثیره نداریم در ما انقضی عنه المبدأ. این فرمایش صاحب بحوث است. که فرمایش متینی است. من به نظرم می‌اید صاحب کفایه که می‌‌گوید استعمال در ما انقضی عنه المبدأ زیاد است نظرش به اسم فاعل‌ها و اسم مفعول‌هایی بوده که مبدئش آنی الوجود است، زید ضارب عمرو، ‌عمرو مضروب زید‌، ‌این‌ها درست است که انقضی عنه المبدأ چون یک آن ضرب محقق می‌‌شود اما تا آخر می‌‌گوییم زید ضارب عمرو عمرو مضروب زید ولی این استعمالات که کثیره نمی‌شود مگر این‌که مدام خودمان تولید کنیم این استعمالات را. و کسی هم که می‌‌گوید مشتق حقیقت در متلبس فعلی به مبدأ‌ است می‌‌گوید این اطلاق به لحاظ زمان تلبس است، زید ضارب عمرو یعنی زید کان ضارب عمرو عمرو کان مضروب زید.

پس انصافا وجه اول که تبادر خصوص تلبس فعلی به مبدأ است وجه خوبی است و قابل قبول است.

وجه دوم این است که گفتند در ارتکاز عرف مشتقات با هم تضاد دارند. عرفی است بگوید زید الان هم عالم است هم جاهل؟ الان زید هم فاسق است هم عادل؟ مردم به شما می‌‌گویند این حرف‌ها چیه؟ مگر می‌‌شود زید هم عالم باشد هم جاهل، ‌هم فاسق باشد هم عادل، هم پیر باشد هم جوان و هم کودک. می‌‌گوییم بله ما اعمی هستیم. می‌‌گوید لاکثر الله فی المسلمین امثالک‌، آخه این چه جور حرف است خدا خیرت بدهد. اعمی هستی می‌‌گویی مشتق وضع شده برای اعم از متلبس فعلی به مبدأ یک فکری بکند ببین مبنایت درست است؟ این خلاف مرتکز عرف است. شما می‌‌گویید زید عالم از باب این‌که عالم صادق است بر ما انقضی عنه المبدأ، جاهل برای این‌که جاهل صادق است بر متلبس فعلی به مبدأ یا بر عکس، ‌قبلا جاهل بود الان عالم است پس زید جاهل است چون جاهل صادق است بر من کان جاهلا فی بدایة عمره. عالم است چون بالفعل متلبس به علم است. اعمی این را می‌‌گوید ولی این خلاف مرتکز است. زید عادل و فاسق. چون جوان بود فاسق بود و فاسق هم که وضع شده برای اعم از متلبس فعلی یا ما انقضی عنه التلبس پس هم فاسق است هم عادل است چون بالفعل عدالت دارد. این‌ها نشان می‌‌دهد که اعمی که می‌‌گوید وضع شده مشتق برای اعم خلاف مرتکز دارد حرف می‌‌زند.

انصافا این وجه هم وجه خوبی است.

ممکن است وجه اول که تبادر است برای بعضی از ارتکازات کافی نباشد. افرادی که دچار شبهه هستند بگوییم از عالم چی تبادر می‌‌کند به ذهن‌تان؟ ممکن است برایش روشن نباشد. چون می‌‌گوید اکرم العالم با اجلد الزانی او را هم حساب می‌‌کنم می‌‌بینم ذهنم گیر کرد، در اجلد الزانی اطلاق کرده است زانی را بر کسی که قبلا زنا کرده است. می‌‌آییم از وجه دوم کمک می‌‌گیریم می‌‌گوییم اگر وضع شده مشتق برای اعم پس چرا صحیح نیست بگوییم زید فاسق و عادل فی آن واحد؟ به نظر عرف صحیح نیست. این معلوم می‌‌شود مشتق وضع برای اعم نشده.

وجه سوم هم صحت سلب است. که علامت این است که وضع نشده برای این معنا. شما به زیدی که قبلا جاهل بود ولی الان عالم است می‌‌توانید بگویید زید لیس بجاهل. زیدی که قبلا فاسق بود و الان عادل است می‌‌توانید بگویید زید لیس بفاسق. و این علامت این است که مشتق وضع شده برای خصوص متلبس فعلی به مبدأ.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌‌کنم چون در مبدأهای آنی الوجود ظهور ندارد قضیه حملیه در این‌که زمان اسناد متحد باشد با زمان نطق، همچون ظهوری ندارد. در زید عالم چون مبدأ آنی الوجود نیست ظاهرش این است که زمان نطق و زمان اسناد یکی است. الان زمان نطق است، ‌الان هم زمان اسناد است. مگر قرینه بیاوریم که زید کان عالما أو سیکون عالما. در مشتق‌هایی که مبدئش آنی الوجود است ظهور ندارد که زمان اسناد متحد با زمان نطق است. و لذا وقتی می‌‌گویی زید ضارب عمرو ظهور ندارد در این‌که زید بالفعل ضارب عمرو. می‌‌سازد با این‌که زید کان ضارب عمرو چون مبدئش آنی الوجود است و بعد که قضیه حملیه بکار می‌‌برید عادتا این ضربش از بین رفته. در این‌جا دیگه صحیح نیست بگویید زید لیس بضارب عمرو چون الآن‌که نمی‌زند ولی می‌‌توانید بگویید زید بالفعل لیس بضارب عمرو. زید الان ضارب عمرو نیست در حالی که اعمی (خوب دقت کنید) می‌‌گوید دروغ نگو، چرا می‌‌گویید زید بالفعل ضارب عمرو نیست؟ زید بالفعل ضارب عمرو است چون معنای ضارب یعنی من ضرب، اگر شما بگویی زید لیس من ضرب عمرا دروغ نیست؟‌ یک سال پیش عمرو را زد شما می‌‌گویی زید لیس من ضرب عمرو؟ دروغ است دیگه. اعمی می‌‌گوید زید بالفعل لیس ضارب عمرو هم بگویی دروغ است در حالی که بالوجدان راست است. زید الان ضارب عمرو نیست. خود این علامت وضع للمتلبس الفعلی است. اعمی می‌‌گوید زید الان ضارب عمرو و لو یک سال پیش زد اما الان مصداق من صدر منه الضرب است، صحیح است بگویی زید من ضرب عمروا نیست؟ خب من ضرب عمروا است و لو به لحاظ این‌که قبلا از او ضرب عمرو صادر شده است ولی زید بالفعل ضارب عمرو، نه، زید بالفعل لیس ضارب عمرو، زید الان زننده عمرو نیست یک سال پیش عصبانی شد در بحث یک سیلی زد به عمرو، ‌دیگه ماند در پرونده‌اش. خود این‌که زید بالفعل لیس ضارب عمرو قرینه است بر این‌که مشتق وضع برای ما انقضی عنه المبدأ‌ نشده حتی در این مشتق‌های آنی الوجود.

و لذا به نظر ما این بحث واضح است.

ادله مخالفین را باید بررسی کرد. مخالفین آن‌ها هم گفتند وضع شده مشتق برای اعم به دلیل تبادر. این تبادر بیچاره دلیل اعمی‌ها هم هست. گفتند زید مضروب عمرو آیا تبادر می‌‌کند در ذهن شما خصوص این مضروب الان؟‌ نه. اعم است از مضروب الان و مضروب سابق.

می‌گوییم اولا فوقش این بیان شما در مشتق‌هایی است که مبدأهایشان آنی الوجود است. پس چرا زید عالم تبادر نمی‌کند عالم سابق و لو بالفعل جاهل شده است، زید عادل تبادر نمی‌کند عادل سابق و لو بالفعل فاسق است. شاید آنی که آقای بروجردی سابقا می‌‌فرمود که مشتق‌هایی که مبدأشان آنی الوجود است این‌ها وضع شدند برای اعم، شاید این فرمایش سابق آقای بروجردی درست باشد. فقط آن مشتق‌هایی که مبدأشان آنی الوجود است مثل ضارب، مضروب، نه مثل محبوب، معقول، عالم، عادل.

علاوه بر این‌که این هم درست نیست. چرا؟ برای این‌که زید بالفعل ضارب عمرو‌ام لا؟ بالفعل یعنی بالفعل مصداق این مشتق است یا نیست؟ زید الان ضارب است یا ضارب نیست؟ زید الان ضارب است یعنی الان مصداق ضارب است. زید الان مصداق من ضرب عمروا است یا نیست؟‌ زیدٌ الان من صدر منه الضرب علی عمرو هست یا نیست؟ قطعا هست. اما چرا زید الان ضارب عمرو نیست؟ بل زید الان لیس بضارب عمرو و انما صدر منه الضرب سابقا. خود این علامت این است که وقتی شما می‌‌گویید زید ضارب عمرو او بخاطر این است که اسناد به لحاظ زمان سابق است. در فعل‌های آنی الوجود گفتیم مشتق ظهور ندارد که اسناد به لحاظ زمان نطق است. اسناد می‌‌تواند به لحاظ زمان سابق باشد یعنی زید کان ضارب عمرو. و لذا زید بالفعل لیس ضارب عمرو این نشان می‌‌دهد که حتی در فعل‌های آنی الوجود تبادر معنای اعم نمی‌کند.

عمده این است که از بعضی نقض‌هایی که اعمی‌ها کردند الزانی و الزانیة السارق و السارقة‌، یکی هم لاینال عهدی الظالمین که در روایات می‌‌گوید من عبد الصنم و لو تاب لاینال الامامة لاینال عهدی الظالمین. امام تطبیق کرده ظالم را بر من اشرک و لو فی اول عمره. دیگه پای مقدسات به میان آمد، جوابش را باید بگذاریم انشاءالله فردا بدهیم.

و الحمد لله رب العالمین.